کنترل کارگری، از آنچه نیست تا آنچه هست

نازنین و یامین

مقدمه

خیلی‌ها از «کنترل کارگری» حرف می‌زنند: از برنی ساندرز (سناتورِ سوسیال-دموکراتِ امریکایی) گرفته ۱ تا ریچارد لئونارد (از حزب کارگر اسکاتلند)۲ ، نوآم چامسکی آنارشیست۳، دیوید شویکارت۴ (از تئوری‌پردازان سوسیالیسم بازار)، فورُم چپ۵، سازمان بین‌المللی کار (ILO) ٦ و بعضی از گرایشات سوسیالیستی و مارکسیستی۷.

اگر روی تعاریف، مفاهیم و مضامین ارائه شده –توسط این طیف گسترده و ناهمگون- مکث و تامل کنیم، با یک اغتشاش ترمینولوژیک و ابهام نظری روبرو می‌شویم؛ معلوم نیست تفاوتِ «کنترل کارگری» (Workers' Control) با «خودمدیریتی کارگری» (Workers' Self-Management) یا (Workers' Self-Organisation)، «ادارهٔ کارگری» (Self-Workers' Administration)، «خودگردانی کارگری» (Workers' Self-Regulation) یا (Workers' Autonomy)، «خود تصمیم‌گیری یا خودتعیینی کارگری» (Workers' Self-determination) یا (Workers' co-Determination) «نظارت و مشارکت کارگری» (Workers' Surveillanace) یا ... امثالهم چیست.

طبیعی هم هست. نمی‌شود از این طیف -که منافع طبقاتی متفاوت و بعضا متضادی را نمایندگی می‌کنند- انتظار داشت تا معنای واحدی از «کنترل کارگری» داشته باشند! مسلما می‌شود علت‌شناسی (Aetiology) کرد و دلیل علاقمندیِ اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را به «کنترل کارگری» مورد بررسی قرار داد؛ اما این موضوع در عینِ جذابیتش، در حوصلهٔ این نوشتار نیست. اما در این میان، یک چیز روشن است؛ «کنترل کارگری» به زمرهٔ کلماتی راه یافته که برای توده‌های زحمتکش جذابیت دارد! درست مثلِ آزادی، عدالت، دموکراسی و غیره. خاطرهٔ «شورا» و جاذبه‌اش در سال ۱۳۵۸ را بخاطر بیاورید: از راست تا چپ، مدافع شورا شده بودند و اکثرشان هم گمان می‌کردند که از مفهوم واحدی حرف می‌زنند! نمود این ساده‌لوحی را می‌شد در اطلاعیهٔ ستایش‌انگیز سازمان پیکار از شوراهای مورد تبلیغ طالقانی دید!۸ با پندآموزی از این گذشتهٔ و با یادآوری این نکته که در جریان اعتراضات کارگران هفت‌تپه، بعضی بغلط درخواست کارگران را «کنترل کارگری» نامیدند، ضرورتِ تدقیق این مفهوم بیشتر احساس می‌شود.

در ادبیات سوسیالیستی-مارکسیستی، «کنترل کارگری» متفاوت و متمایز از آن تعریف و تبیینی است که در ادبیات روشنفکرانِ دانشگاهی، سوسیال-دموکراتها و آنارکوسندیکالیست‌ها یافت می‌شود. نوشتار حاضر به معرفیِ تفاسیر رایج از «کنترل کارگری»، در ادبیات سوسیالیستی و مارکسیستی می‌پردازد.

الف- از کنترلِ کارگران تا کنترلِ کارگری

اگرچه در قرن ۱۹ گاه و بی‌گاه بحثی حول کنترل کارگری شنیده یا نوشته می‌شد اما مباحثات اصلی حول کنترل کارگری -در درون جنبش سوسیالیستی و مارکسیستیِ اروپا و امریکا- در دههٔ ۸۰ میلادی اوج گرفت.

بدنبالِ رشد سریع و فزایندهٔ صنعت و تکنولوژی، بر سرعت و فشارِ کار و نیز کنترل بر کارگران افزوده شد. این امر به بالارفتنِ استرسِ کار و بیماریهای ناشی از آن –در میان کارگران و کارکنان- انجامید؛ تا آنجا که "کنترلِ" کارکنان در محیط کار، بعنوان یکی از فاکتورهایِ تاثیرگذار در سلامتی کارکنان، در پژوهش‌های دانشگاهی، مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۹۸۷ انستیتوی ملی بمنظور تامین ایمنی و سلامتی کار (امریکا)۹ NIOSH هیئتی متشکل از متخصصان ذیربط (اپیدمیولوژیست، پسیکولوژیست، متخصص امور مدیریت صنعتی و ...) تعیین کرد تا مسئله را مورد بررسی قرار دهد. نتیجهٔ این بررسیها بصورت کتابی، تحت عنوان «کنترلِ شغلی و سلامتی کارگری»۱۰ منتشر شد. تاثیرِ این گزارش بقدری زیاد بود که در سیاستها و قوانین مربوط به کار بعضی از کشور –از جمله سوئد- تغییراتی بوجود آمد.۱۱

«کنترل بر کارگران» Worker Control مورد نقدِ شدید تشکلات کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی قرارگرفت و «کنترل کارگری»۱۲ Workers' Control، بعنوان آلترناتیوی در برابر کنترل بر کارگران مطرح گردید.

ب- سه تعریفِ سوسیالیستی-مارکسیستی از کنترل کارگری

در آغاز، بدلیل تازگی مباحثات، یک سردرگمی و ناروشنی محسوس در تعاریف و مضامین دیده می‌شد. مثلا در جزوه «بلشویکها و کنترل کارگری»۱۳ (۱۹۷۰)، در تعریف «کنترل کارگری» و تفکیک آن از «مدیریت کارگری» می‌خوانیم:

«سردرگمی راجع به کنترل کارگری (لااقل در بریتانیا)، بخشا ترمینولوژیک است. در جنبش بریتانیایی (و تا حد کمتری در زبان انگلیسی) بندرت تمایزِ کاملا واضحی میان "کنترل" Control و "مدیریت" Management گذاشته می‌شود؛ [با اینحال] این فونکسیونها اگرچه ممکن است گاهی همپوشانی داشته باشند اما معمولا کاملا متمایز هستند. در ادبیات سیاسیِ فرانسوی، اسپانیایی یا روسی، این دو تِرمِ مجزا [کنترل و مدیریت]، (contrôle and gestion, control and gerencia, kontrolia and upravleniye) به ترتیب، بر سلطهٔ نسبی یا سلطهٔ تمام‌عیارِ تولیدکنندگان بر پروسهٔ تولید دلالت دارند. تأمل روی پیامد آنها توضیح می‌دهد که چرا باید میان این دو ترِم تمایز قایل شد: دو موقعیتِ محتمل را می‌شود متصور شد. در اولی، طبقهٔ کارگر (تولیدکنندهٔ کلکتیو) کلیهٔ تصمیمات اساسی را اتخاذ می‌نماید؛ و این را مستقیما، از طریقِ ارگانیسمهای به پیش می‌برد که خود را با آنها تداعی می‌کند [و کاملا تحت اراده‌اش هستند] و یا احساس می‌کند که می‌تواند بر آنها سلطهٔ تمام‌عیار پیدا کند (مثل کمیته‌های کارخانه، شوراهای کارگران و غیره). این اجزاء که متشکل از نمایندگان منتخب و قابل عزل می‌باشند، احتمالا در سطح منطقه‌ای یا ملی، بصورت واحدهای فدرال متشکل می‌شوند. آنها (با دادن بیشترین خودمختاریِ ممکن به واحدهای محلی) تصمیم می‌گیرند که چه چیزی تولید کنند، چطور آنرا تولید کنند، با صرف چه هزینه‌ای تولید کنند، و به هزینهٔ چه کسی آنرا تولید کنند. در موقعیتِ محتملِ دوم، این تصمیمات اساسی در "جای دیگری"، "در بیرون" اتخاذ می‌شوند؛ مثل دولت،حزب یا ارگانیسم دیگری که ریشه‌های عمیق و مستقیمی در خودِ پروسهٔ تولید ندارد. در اینصورت "جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید" (که شالودهٔ هر جامعهٔ طبقاتی است) بقوت خود باقی می‌ماند. تاثیرات مخربِ چنین مدلِ تنظیماتی، خیلی زود بروز می‌کنند... [البته] کلماتی برای تشریح این دو موقعیت وجود دارند: ۱- مدیریت کردن؛ یعنی که کارکنان شروع به تصمیم‌گیری می‌نمایند، چه بمثابه یک شخص یا یک جمعِ صاحبِ قدرت، که دانشِ تام و تمام پیرامون کلیهٔ فاکت‌های مربوطه را دارند ۲- کنترل کردن؛ به معنی نظارت، بررسی یا چِک کردنِ تصمیماتی است که توسط دیگران استارت خورده‌اند. "کنترل"، بر محدودیتِ سلطه دلالت دارد؛ یا در بهترین حالت، بر موقعیتِ قدرتِ دوگانه‌ای اشارت دارد که در آن، دیگران اهداف را تعیین می‌کنند و سایرین، مراقبند تا وسایل مناسب برای نیل به اهداف بکار گرفته شوند. تاریخا، اختلاف‌نظر بر سر کنترلِ کارگران، دقیقا در چنین شرایطی بروز می‌کند؛ جایی که قدرتِ دوگانهٔ اقتصادی پیدا می‌شود.

*همانند همهٔ اشکالِ قدرتِ دوگانه، قدرتِ دوگانهٔ اقتصادی اساسا بی‌ثبات است؛ ممکن است در جهتِ تحکیم قدرت بورکراتیک (به همراه اِعمال کنترلِ کم و کمتر طبقه کارگر) توسعه بیابد، یا در جهتِ مدیریت کارگران پیش برود؛ که در اینصورت طبقهٔ کارگر همهٔ فونکسیونهای قابل مدیریت را به اختیار خود درمی‌آورد»*۱۴ *(موریس برینتون ۱۹۷۰)*

یا در سال ۱۹۷۴، تد گرانت مقاله‌ای تحت عنوان «کنترل کارگری- حزب کارگر و کنگرۀ اتحادیه‌های کارگری TUC همان ایدۀ قدیمی "دخالت کارگری" را تعمیم می دهند»۱۵نوشت و در آن ضمن نقدِ مواضع حزب کارگر انگلستان و موضعِ TUC به تمایزِ تعریف «کنترل کارگری» از «دخالت و مشارکت کارگری» پرداخت و نوشت:

«در سراسر اروپا، ایدۀ "کنترل کارگری" یا "دموکراسی صنعتی" وسیعا مورد بحث است؛ هم در درون جنبش کارگری و هم درون صفحاتِ رسانه‌های کاپیتالیستی. [اما] این تصادفی نیست؛ و بخشا پاسخی به مبارزه‌جوییِ فزاینده جنبش کارگری... است. استراتژیست‌های سرمایه، بطور فزاینده‌ای به دنبال پیداکردن راههایی برای مهارزدن به این جنبشها، از طریق طرح های "مشارکت اجتماعی" "Social Partnership" هستند. همزمان، طبقۀ استخدام‌کنندگان [کارفرمایان] امیدوارند تا با درگیرنمودن و قاطی کردن تلاشهای کارگران با [کارفرمایان]... به بازدهیِ کار و نتیجتا سودآفرینی بیافزایند.» (تد گرانت ۱۹۷۴)

همین مقاله، دعوت کارفرمایان از کارگران به همکاری و مشارکت را سوپاپ اطمینانی تعریف کرد که کاپیتالیستها بر سر راه مبارزات حق‌طلبانۀ کارگران تعبیه کرده‌اند. بعلاوه ادعا شد که مدلهای متنوعِ متخصصانِ سرمایه۱۶ بمنظور دخالت دادن بیشترِ کارگران در کارخانه‌ها، راهکارهای پیشگیرانۀ صاحبانِ سرمایه برای مقابله با اعتراضاتِ کارگران هستند. ضمنا اعلام شد که هرگونه خوش‌بینی و امیدواری به اینگونه طرح‌ها، "توهماتی" بیش نیستند. مضافا هشدار داده شد که کارفرمایان درصدد تاسیس «شوراهای کارگری» هستند که هدفشان از این کار، لوث کردن نام «شورا» و تهی کردن آن از مضامین انقلابی است. باز هشدار داده شد که کاپیتالیستها در حال خریدن رهبران کارگران و گماشتن آنها به سمت‌های «مدیریت» می‌باشند. در مقابل، تد گرانت از «کنترل کارگری واقعی» یا «کنترل کارگری انقلابی» حرف زد و در تعریف خود نوشت:

«معنای کنترلِ کارگریِ واقعی در خودش مستتر است: کنترل کارگران بر فعالیتهای روزانه یک شرکت یا کارخانه؛ بنحویکه تصمیماتِ مدیریت و استخدام‌کنندگان [کارفرمایان] دائما چک [بررسی] گردند و در صورت لزوم –توسط کارگران- تغییر داده شوند. بعبارت دیگر، کارگران می‌توانند ماتریال و نیز نیروی کارِ ورودی و خروجی را چک کنند، به دفترها و کتابهای شرکت دسترسی داشته، و در تصمیماتِ سرمایه‌گذاری و غیره ، دانش و کنترل داشته باشند. [بعبارت دقیقتر] کنترل کارگری، همین قدرتی است که... حسابی توسط طبقۀ کاپیتالیست حراست می‌شود... کنترل کارگری واقعی بمعنی افشای رسوایی ها و کلاهبرداریهایی است که در سالنِ رهبری ثروتمندان در حال انجام است... همانطوریکه کنترل کارگری از پایین به بالا... شکل می‌گیرد، مدیریت کارگری، از بالا به پایین... شکل داده می‌شود. تحت کنترل گرفتن یک یا حتی چند کارخانه در اسپانیا ۱۹۳۶ یا شیلی ۱۹۷۲، بمعنی پایانِ کاپیتالیسم یا دولتِ کاپیتالیستی نیست. تا زمانی که سرمایه بر کلیت اقتصاد کنترل دارد، ناچارا کنترل کارگری نمی‌تواند دوامِ دائم داشته باشد... سوسیالیستها، سندیکالیست نیستند تا باور کنند که کنترل شرکتها یا صنایع منفرد، توسط کارگرانِ این مراکز، می‌تواند عملکردِ هماهنگِ صنعت را ضمانت نماید حتی اگر که مدیریت کارگران بر کل اقتصاد -بمثابه یک کل- وجود نداشته باشد. این به آن معناست که مالکیتِ صنعت نباید در دستان کاپیتالیست‌ها باقی بماند. تنها مالکیتِ اجتماعی بر مونوپُل‌های بزرگ، می‌تواند کنترل کارگران و مدیریتِ کارگران را در شرکتهای منفرد تضمین کند. کارگران باید اشکال نوینِ سازماندهی را برای سامان دادن به اقتصاد ترتیب دهند، شاید چیزی مشابه شوراهای کارگران یا سوویت‌ها، که در روسیه در ۱۹۱۷ سربلند کردند. این شوراهای کارگری باید همۀ بخشهای طبقۀ کارگر، ازجمله دهقانان اجاره‌نشین، زنان خانه‌دار، دانش‌آموزان، بازنشستگان و نیز اتحادیه‌های کارگران صنعتی را دربربگیرند. انتخابات منظمِ نمایندگان، با قابلیت عزل فوری، و حقوق رسمی ماهیانه برابر با متوسط دستمزد یک کارگر ماهر، می‌تواند جلوی رشد بوروکراسی در میان کارمندان... را بگیرد. این اقدامات پیش‌گیرانه ابتدا توسط کارگران در کمون پاریس اتخاذ شد و در سال ۱۹۱۷ توسط لنین و بلشویکها به اجرا درآمد... یک برنامۀ واقعی برای کنترلِ کارگری، گامی بسوی تنظیم یک برنامه برای برانداختن کاپیتالیسم

است. تنها در آن صورت است که هر جنبه از زندگی کاری مردمان کارکُن، توسط تعداد انگشت‌شماری از میلیونرهای پلوتوکرات plutocrat رقم نخواهد خورد.» (تد گرانت ۱۹۷۴)

در ۱۴ جولای سال ۲۰۰۴، گرایش مارکسیستی بین‌المللی (International Marxist Tendency, IMT) در یادداشت سردبیر خود اعلام کرد که مواضع تد گرانت در مقالهٔ مذکور –علیرغم سپری شدن ۳۰ سال از زمان انتشارش- همچنان اعتبار خود را حفظ کرده و پاسخِ مارکسیستیِ واقعی به مسئله کنترل کارگری است.۱۷

بعضی از گرایشات دیگر مارکسیستی نیز، در مخالفت با تعاریف و تعابیر موریس برینتون و تد گرانت، استدلال نمودند که مارکس و انگلس هرگز از چیزی بنام "کنترلِ مستقیمِ کارگران بر وسایل تولید" حرف نزده و هرگز چنین اقدامی را معادل سوسیالیسم قلمداد نکرده‌اند. برعکس، آنها همه جا از "کنترلِ طبقاتی" بجای "کنترل کارگری" سخن گفته‌اند که "در قدم نخست، از طریق تصرفِ قدرتِ سیاسیِ سازمانیافتهٔ دولت"۱۸ و توسط "سرنگونیِ بورژوازی و تسخیر قدرتِ سیاسی"۱۹ متحقق می‌شود. به این معنی، کنترل کارگری، نه تنها در درون مناسباتِ کاپیتالیستی قابل تحقق نیست بلکه پیامد خیزش انقلابی طبقهٔ کارگر است:

«برای مارکس و انگلس، کنترل کارگران، یا به بیان دقیقتر، مدیریت کارگران بر تولید، پیامدِ برچیده شدنِ روابط کاپیتالیستی و استقرار روابط سوسیالیستی در بخش تولید بود. اما برای استقرار سوسیالیسم، چیزی فراتر از "کنترل" یا "مدیریت" ساده بر وسایل تولید نیاز هست. سوسیالیسم، یک تحول تمام عیارِ روابط کاپیتالیستی، از طریق [تحول] تدریجی، بازسازیِ کاملِ دولتِ کاپیتالیستی، به اطاعت درآوردن همه طبقات حاکمِ قبلی، و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. کنترل کارگری، پیامد این بازسازی است. به این معنی، [کنترل کارگری] یک فاکتور تعیین‌کننده برای سوسیالیسم نیست بلکه یک پیامدِ ساده است.»۲۰ (سوسیال موسینگز ۲۰۱۷)

از نقطه‌نظر همین گرایش مارکسیستی، طرفداران و مبلغینِ اصلی و واقعیِ «کنترل کارگری»، آنارکوسندیکالیست‌ها (و نه مارکسیستها) هستند که هدف خودرا تحت کنترل گرفتنِ کارخانه‌ها (بجای مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی) قرار داده‌اند. این آنارکوسندیکالیستها هستند که کنترل کارخانه و کنترل کارگران بر تولید را برابر با سوسیالیسم تلقی می‌کنند؛ به همین خاطر هم هست که با تصرف قدرت سیاسی، سرنگونیِ دولت بورژوایی و استقرار دولت پرولتری مخالفت می‌ورزند.۲۱ برعکس، مارکسیستها، سوسیالیسم را معادل کنترلِ کارگران بر کارخانه، وسایل تولید و پروسه تولید نمی‌فهمند، بلکه سوسیالیسم ، به معنای کنترل جامعه توسط همه اعضای آن است؛ و این هدف تنها از طریق بزیرکشیدن بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی و استقرار دولت پرولتری امکانپذیر می‌شود؛ دولتی که پس از اجتماعی شدن تولید و استقرار سوسیالیسم، ضرورتِ موجودیتش را از دست می‌دهد.

ملاحظه می‌شود که در آرای این سه گرایشِ رایج در جنبش سوسیالیستی و مارکسیستی، تعریف و تفسیر مشابهی از «کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری» وجود ندارد: ۱- موافقینِ موریس برینتون، کنترل کارگری را بمعنی بررسی، نظارت و چک کردن فعالیتهایِ اقتصادیِ شرکت، کارخانه یا موسسه، توسط کارکنان می‌فهمند؛ که در اصل، یک کنترلِ نسبی و محدود است. این شکل از کنترل، معمولا در شرایط خیزش انقلابی، در جریان اِشغال مراکز کار توسط کارگران و شکل‌گیریِ قدرت دوگانه پیدا می‌شود. بسته به آنکه نزاعِ کار-سرمایه به کدام سو بچرخد، موقعیت کارگران می‌تواند تقویت یا تضعیف شود. مدیریت کارگری که مرتبهٔ بالاتری از کنترل کارگری است نتیجه مستقیمِ تقویتِ موقعیت کارگران است ۲- موافقین تد گرانت، به «کنترل کارگری» هویت طبقاتی می‌دهند و از دو نوع «کنترل کارگری» حرف می‌زنند: الف- کنترل کارگری‌ئی که نتیجهٔ توافق و همکاری با کارفرمایان است. این نه تنها بسود کارگران نیست، بلکه استراتژی آگاهانهٔ کارفرمایان بمنظور به انحراف کشاندن مبارزات کارگران است ب- کنترل کارگری "واقعی" (یا انقلابی) که محدود به کارخانه و شرکت نیست و صرفا از کارکنان این مراکز تشکیل نمی‌شود، بلکه چیزی است شبیه شوراهای کارگری (یا سوویت‌های) ۱۹۱۷ روسیه. به این معنی، طرفدارانِ این نگرش، کنترل کارگری را بر مدیریت کارگری ارجحیت می‌دهند چرا که از پایین به بالا شکل می‌گیرد ۳- در نگرش سوم، کنترل

کارگری، همان مدیریت کارگری است که پس از تصرف قدرت سیاسی توسط کارگران و سرنگون کردن مناسبات کاپیتالیستی برپا می‌شود تا روابط تولید سوسیالیستی را سازمان دهد. در واقع، کنترل کارگری همان سیستم مدیریت تولیدی است که در دورهٔ انتقالی (از کاپیتالیسم به سوسیالیسم) برپا می‌شود. از نقطه‌نظر این گرایش، کنترل کارگری، نقطهٔ مقابل کنترل کاپیتالیستی است؛ به این معنی، هر آنچه که در سیستم کاپیتالیستیِ حاضر، تحت کنترل کاپیتالیستها و طبقهٔ بورژوا قرار دارد، تحتِ کنترل کارگران، طبقهٔ کارگر و دولت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) در خواهد آمد. بعبارت دقیق‌تر، کنترلِ تولید، توزیع و مصرفِ تولیدات و خدمات، کنترلِ وسایل تولید، ساختار حقوقی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و... همه و همه از زیر کنترل کاپیتالیستی خارج می شوند و تحت کنترل کارگران درمی‌آیند. با این تعریف، در واقع کنترل کارگری، چیزی است که طبقه کارگر و بورژوا بر سر آن جدال می‌کنند. نزاع اردوی کار با اردوی سرمایه، بر سر کوتاه کردن دست سرمایه از همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی.

جالب اینجاست که هرسه گرایش یادشده، برداشتهای خود را با تئوریهای مارکس توضیح می‌دهند! و این ابدا تازه نیست! پس از انتشار جلد اول کاپیتالِ مارکس، فردیناند لاسال بخشهایی زیادی از مباحثات آنرا رونویسی کرد و به نام خود منتشر نمود! بعد هم از آنها نتایجی را استخراج کرد که موجب اعتراض مارکس شد! به قولِ انگلس، علیرغم همه ادعایی که لاسال برای شاگردیِ مارکس داشت «از طرح مطالبهٔ انجمن‌های تعاونی تولید که دولت با اعطای اعتبارات از آنها حمایت می‌کند گامی فراتر نرفت»!۲۲

بعلاوه، باید اضافه کرد که گرایشات سوسیالیستی و مارکسیستی دیگری هم وجود دارند که کنترل کارگری را نفی می‌کنند و آنرا راهکاری در راستای تضعیف تحزب کارگری و فعالیتهای سندیکایی کارگران می‌دانند. دیگرانی هم هستند که آنرا یک راهکار آنارکوسندیکالیستی تلقی می‌کنند و نسبت به آن موضع خصمانه دارند!

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که تعلق افراد و تشکلات به گرایشاتِ متنوع سوسیالیستی یا مارکسیستی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تعریف و تبیین‌شان از «کنترل کارگری» دارد.

ج- مارکس-انگلس در بارهٔ کنترل کارگری

در نوشتار پیشین که به «دموکراسی اقتصادی» اختصاص داشت خاطر نشان شد که بورژوا-لیبرالها، سوسیال-دموکراتها و آنارشیستها تلاش می‌کنند تا ایدهٔ خودگردانی، خودمدیریتی، تعاونی‌گری، کمونالیسم، پاراکون را بجای «کنترل کارگری» جابزنند. باز گفته شد که مارکس ضمن ارزش‌گذاری بر این اقدامات –آنهم در دوره‌های اولیه رشد اقتصاد کاپیتالیستی- آنها را برای دورهٔ اقتدار سرمایه، راه‌حلی ارتجاعی قلمداد کرد. انگلس موضع نرمتری نسبت به مارکس داشت و ضمن حمایت از ایدهٔ احداث جوامع کمونی، کارگاههای تعاونی و زندگی بر اساس مالکیت جمعی و شراکت کالایی، اعضای این واحدها را تشویق می‌کرد تا با توسعهٔ افق و گسترش چشم‌انداز خود، از قالب سکت و محفل خارج شوند و با اتحاد و همبستگی، ایدهٔ زندگی اشتراکی را برای کل جامعه بشری بسط دهند و مطالبه کنند. در اواسط ۱۸۴۴، انگلس در مقالهٔ مبسوطی تحت عنوان «توصیف کُلُنی‌های جدیدالتأسیس کمونیستی که هنوز موجودند»۲۳ نوشت:

> *«نخستین مردمی که یک جامعهٔ مبتنی بر شراکتِ کالاها را در آمریکا، و در حقیقت در سراسر جهان تاسیس نمودند، به اصطلاح شیکرها Shakers بودند... بنیانگذاران آن مردم فقیری بودند که به قصدِ زندگی جمعی، توام با عشقِ برادرانه و شراکت کالاها، با هم متحد شدند... در بین این مردمان کسی مجبور نیست کاری را انجام دهد که خلاف میلش است، و هیچکس بیهوده سراغ کار نمی‌رود. آنها خانهٔ فقرا و بیمارستان ندارند، دلیلش هم این است که حتی یک فردِ فقیر و آس‌وپاس وجود ندارد؛ حتی زن بیوه و کودکِ بی‌سرپرست میانشان نیست. همهٔ نیازهای اینان برآورده می‌شود و از طرحِ نیازِشان واهمه‌ای ندارند. در ۱۰ شهر که اینان ساخته‌اند حتی یک ژاندارم یا مأمور پلیس وجود ندارد؛ از قاضی، وکیل، سرباز، زندان یا بازداشتگاه خبری نیست؛ با اینحال در تمام اموراتشان نظم شایسته‌ای برقرار است. قوانینِ کشوری برای این مردمان نیستند و آنجایی هم که به اینان مربوط می‌شوند می‌توانند ملغی گردند بی‌آنکه تغییر محسوسی پیدا شود، چرا که اینان صلح‌طلب‌ترین شهروندان هستند و*

<u>هرگز حتی یک بزهکار تحویل زندان نداده‌اند</u>. همانطور که گفته شد آنها از شراکتِ کاملِ کالاها لذت می‌برند و میان خودشان، هیچگونه معاملهٔ خرید و فروشی و رابطهٔ پولی ندارند... اما گذشته از شیکرها، کلنی‌های دیگری هم در امریکا وجود دارند که مبتنی بر شراکت کالاها هستند. بویژه راپیتزها Rappites که در اینجا به آنها اشاره می‌شوند...» (انگلس، ۱۸٤٤)

سپس انگلس به توصیف و تشریح تلاشِ کمونالیست‌ها برای تاسیس شهر نیوهارمونی New Harmony *و شهر اکونومی* town of *Economy* *می‌پردازد و در وصف توفیق آنان در ادارهٔ این شهرها و سازمان دادن یک زندگی اشتراکی موفقیت‌آمیز* می‌نویسد:

«موفقیتِ رضایتبخش شیکرها، هارمونیست‌ها و سپاراتیست‌ها و نیز خواستِ عمومی برای ایجاد یک نظمِ نوین در جامعهٔ انسانی و تلاشهای سوسیالیستها و کمونیستها که با این [خواست] برانگیخته شد، بسیاری از مردمانِ دیگر را –در امریکا- ترغیب کرد تا در طول سالهای اخیر به تجربه‌های مشابهی دست بزنند... با این وجود یک چیز بسیار قطعی است: آمریکایی‌ها و بویژه کارگران فقیرِ شهرهای بزرگ –مثل نیویورک، فیلادلفیا، بوستون و غیره- این راهکار را قلبا پذیرفته‌اند و تعداد زیادی انجمن، بمنظور برپایی چنین کلنی‌هایی احداث کرده‌اند و اجتماعات جدیدی دائما در حال شکل‌گیری است. آمریکایی‌ها از ادامهٔ بردگی برای یک اقلیتِ ثروتمند که از کارشان تغذیه می‌کنند، خسته شده‌اند؛ و واضح است که در پناه انرژی و استقامتِ عالی این ملت، جوامع مبتنی بر شراکتِ کالاها، بزودی در بخشِ اعظمِ کشور معرفی خواهند شد. با اینحال، نه فقط در امریکا، بلکه در انگلستان نیز تلاشهایی برای تحقق بخشیدن به جوامع مبتنی بر شراکت کالاها صورت گرفته است. در همینجا، رابرت اُونِ انساندوست، سی سال است که این ایده را موعظه کرده‌است...» (همانجا)

انگلس ضمن تشریح دقیق و مفصلِ شیوهٔ کارکرد این جوامع، مبانی اقتصادی آن، روابط درونی اعضا و نحوهٔ اتخاذ تصمیمات و غیره، به نقل بخشهایی از گزارشات و ارزیابی‌های کسانی که از این جوامع بازدید کرده‌اند می‌پردازد که همگی‌شان مثبت و تحسین‌برانگیز هستند. او در خاتمه می‌نویسد:

«می‌بینیم که جوامع مبتنی بر شراکت کالایی، نه تنها بهیچوجه ناممکن نیستند بلکه برعکس، همهٔ تجربیات حاضر کاملا موفق بوده‌اند. همچنین می‌بینیم که مردمی که بصورت کمونی زندگی می‌کنند، با کار کمتر از زندگی بهتری برخوردارند، اوقات فراغت بیشتری برای تکامل اندیشه‌شان دارند، و افرادی با اخلاق بهتر و برتر نسبت به همسایگانی هستند که هنوز ملکیت خصوصی را حفظ نموده‌اند. و همهٔ اینها پیش‌تر توسط امریکایی‌ها، بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها و بسیاری از آلمانیها تصدیق شده بودند. در هر کشوری، تعدادی هستند که مشغول ترویج این آرمان‌اند و چه بسا اقداماتی را برای ایجادِ جوامع کمونی بعمل آورده‌اند. اگر این مسئله، برای همگان اهمیت دارد، برای کارگران فقیر عملی‌ترین راهکار است؛ یعنی همانهایی که هیچ چیز در مالکیت خود ندارند، و فردا را با دستمزد امروز می‌گذرانند و ممکن است در هر لحظه، در پیامد حوادث غیرقابل پیش‌بینی و اجتناب‌ناپذیر به روز سیاه بنشینند. اگر کارگرانِ درون این جوامع متحد شوند، باهمدیگر هدف واحدی را تعقیب کنند، بی‌اندازه قویتر از ثروتمندان خواهند شد. و اگر، مضاف بر این، چشم‌اندازشان را بر چنین هدفِ منطقی‌ئی بنا کنند که در آرزویِ تامین بهترینها برای کل بشریت باشد –مثل همانچیزی که در جوامع مبتنی بر اشتراک کالاها دیده می‌شود- کاملا مشهود است که بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌هایِ ثروتمندان، موافقت‌شان را با کارگران اعلام خواهند کرد و از آنان حمایت خواهند نمود. و در حال حاضر افراد موفق و تحصیلکردهٔ زیادی در سراسر آلمان وجود دارند که جوامع مبتنی بر شراکت کالا را تایید کرده‌اند و مطالبهٔ مردم برای برخورداری از همهٔ آنچیزهای خوبِ کرهٔ زمین که طبقه مرفه بخود تخصیص داده را مورد دفاع قرار می‌دهند.» (همانجا)

در مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، پاراگرافی را آوردند که بعدتر به مثابه مبانی «کنترل کارگری» معروف شد:

> *« نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقاء پرولتاریا به طبقه حاکم، به کف آوردن دمکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسیش برای آن استفاده خواهد کرد که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده بمثابه طبقه حاکم متمرکز کند و کلیت نیروهای مولده را حتی‌المقدور سریع‌تر افزایش دهد. این کار طبعاً در ابتدا فقط از طریق مداخلات مستبدانه در حق مالکیت و در مناسبات تولید بورژوائی، یعنی از طریق اقداماتی می‌تواند عملی شود، که از لحاظ اقتصادی نارسا و بی‌ثبات به نظر می‌رسند، ولی اقداماتی اند که در جریان جنبش، از خود فراتر می‌روند و بعنوان تدابیری برای زیر و رو شدنِ تمامی شیوه تولیدی اجتناب‌ناپذیراند. این اقدامات البته بر حسب کشورهای مختلف، متفاوت خواهند بود با این حال در پیشرفته‌ترین کشورها اقدامات زیر تقریباً به طورعمومی می‌توانند به اجرا درآیند:...»*
> ۲۴

پس نخستین گام در مبارزه برای انقلاب کارگری، به کف آوردن دموکراسی است؛ که مسلما مقصود "دموکراسی" بورژوایی نیست! بلکه دموکراسی حقیقی است که در آن آحادِ جامعه، ادارهٔ امور سیاسی را مستقیما –بدونِ واسطگیِ نمایندگان- از طریق خودگردانی و خودتعیینی بدست می‌گیرند.۲۵ به کف آوردن دموکراسی حقیقی، در واقع، بمعنی زوال نهادها و ارگانهای مستقلی است که امورات سیاسی جامعه را در دست دارند؛ مثلِ دولت. این امر که چگونه همهٔ آحاد جامعه می‌توانند در قانونگذاری و ادارهٔ امور جامعه دخالت و شراکت داشته باشند، چیزی است که از دایره فهم خیلی‌ها –از جمله باکونینیست‌ها- خارج است. ۲۶

در دموکراسیِ موردنظر مارکس، نه تنها مشارکت و کنترل توده‌ها -بر امورات جامعه- بمراتب گسترده‌تر از دموکراسی پارلمانی، نیابتی و وکالتی است، بلکه در این مدل، مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید و کارمزدی نه تنها محترم نیستند بلکه چیزهایی است که باید ملغا شوند. به بیان خودِ مارکس، این دموکراسی، بیانگر "رهایی کار" از قیود سرمایه است.۲۷

اما نیل به چنین موقعیتی، مشروط است به –آنچه که در ادامهٔ پاراگراف فوق آمده‌است: "*هنگامی که پرولتاریا در پیکار علیه بورژوازی خود را ضرورتاً به مثابهٔ طبقه متحد می‌سازد، از طریق یک انقلاب، خود را به طبقه حاکم تبدیل می‌کند و به عنوان طبقه حاکم، مناسبات تولیدی را بزور برمی‌چیند*". بعبارت بهتر، شرطِ پیشروی بسوی حاکمیت طبقاتی، بمیدان آمدن طبقهٔ کارگر بمثابه یک طبقهٔ متحد، بمنظور تصرف قدرت سیاسی –آنهم با توسل به زور- است. پس از تصرف قدرت سیاسی، از آن علیه مالکیت بورژوایی و وجه تولیدی کاپیتالیستی استفاده می‌کند و به اقداماتی دست می‌زند که اگرچه ناکافی و نارسا و بی‌ثباتند اما برای انتقال به وجه تولید سوسیالیستی ضرورت دارند.

سوسیالیستها، «کنترل کارگری» را یکی از این "اقدامات" بحساب می آورند که هدفش بیرون کشیدن تدریجی "*سرمایه... از چنگ بورژوازی*" و متمرکز کردن "*همه وسائل تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده بمثابه طبقه حاکم*" و رشدِ "*کلیت نیروهای مولده*" است. بعبارت بهتر، کنترل کارگری پیامد و دستاوردِ مبارزهٔ پیروزمندانهٔ طبقهٔ کارگر متحد، و نتیجهٔ بلاواسطهٔ تصرفِ قدرت سیاسی است. به این معنی، بدون وجود یک طبقهٔ کارگر متحد، متشکل و متحزب، و بدون تصرف قدرت سیاسی، «کنترل کارگری» امکانپذیر نیست.

این برداشت در تحلیل‌های مارکس از کمون پاریس و تجارب آن بیشتر خودنمایی می‌کند. در واقع کمون پاریس تنها اقدام کارگری –تا پیش از مرگ مارکس ـ بود که در آن تئوریهای مارکس جامه عمل پوشیدند: قدرت سیاسی توسط توده‌ها تصرف شد، کنترلِ زندگی اجتماعی توده‌ها از نهادهای بورژوایی بازپس گرفته شد و خودحکومتی برقرار گردید و روند زوال دولت و نهادهای سیاسیِ مستقل از مردم براه افتاد:

> *«... [کمون]، انقلابی بر علیه این یا آن شکلِ "مشروع"، "قانونی"، "جمهوری" و یا "سلطنتی" قدرتِ دولتی نبود. بلکه انقلابی بود علیه نفس **دولت**،... انقلابی بود که مردم برای بازپس‌گرفتن کنترلِ زندگی اجتماعی خودشان برپا*

داشتند... انقلابی برای درهم شکستن خودِ این ماشین منفورِ سلطهٔ طبقاتی بود.... [کمون] آن تصور [را بباد داد] که گویی اداره امور، سیاست و حکومت کردن، اموری مرموز و فونکسیونهای ماوراء زمینی هستند که بایستی به جماعتیِ تعلیم‌دیده سپرده شوند؛ یعنی به قشر کاسه‌لیسان و مفتخوارانی با جیره و مواجب هنگفت، انگلهای دولتی‌ای که تکیه زده بر مقامات بالا تمام دانش توده‌های مردم را بخود جذب کرده و در رده‌های پایین‌تر سلسله مراتب بر علیه خود مردم بکار میگیرند. [کمون] سلسله مراتب دولت را کاملا از میان برداشت و بجای اربابان متکبّر مردم، خادمینی را گذاشت که در هر زمان قابل عزل بوده، و با تقبل مسئولیتهای واقعی بجای مسئولیتهای کاذب، تحت نظارت مداوم مردم انجام وظیفه مینمایند. آنها دستمزدی معادل دستمزد کارگران ماهر... دریافت میدارند... [کمون] تمام امور جامعه، یعنی امور نظامی، اداری و سیاسی را، در یک نظم واحد بمثابه امور واقعی کارگران، و نه متعلقات پنهانی قشری تعلیم دیده تعریف کرد؛... بزرگترین اقدام کمون سازماندهی خودش بود، که بطور فی‌البداهه، در شرایطی که دشمن خارجی در یک سو و دشمن طبقاتی در سوی دیگر کمین کرده بودند، صورت میگرفت؛ ... پاریسِ اسیر، با یک خیز جسورانه مجددا رهبری اروپا را، نه با اتکاء به نیروی سبعانه، بلکه با افراشتن پرچم رهبری جنبش اجتماعی و با مادیت بخشیدن به آرمانهای طبقه کارگر همه کشورها، احراز نمود.»۲۸ (مارکس، ۱۸۷۰)

اما این درک از «کنترل کارگری»، پس از درس‌آموزی از تجاربِ عملی (بویژه کمون پاریس و انقلاب اکتبر) دچار تغییر و تحول شد و بصورتی درآمد که –برای نمونه- ارنست مندل فرموله‌اش کرد. از آنجا که این نقطه‌نظرات و تحلیل‌ها پیش‌تر به فارسی ترجمه نشده‌اند، جا دارد که روی آنها مکث و تامل کنیم. اما پیش از آن یک یادآوری ارزنده از انگلس:

«کلیهٔ مفاهیم مارکس، اصول عقیدتی نیستند بلکه متد هستند. آنها اصول عقیدتیِ کاملی را ارائه نمی‌کنند، بلکه نقاطِ آغاز برای تحقیق بیشتر و نیز متدهایِ تحقیق را بدست می‌دهند.»۲۹

د- آرای ارنست مندل در بارهٔ کنترل کارگری

در بحبوحهٔ مباحثاتی که فوقا اشاره‌اش رفت، ارنست مندل مقاله‌ای تحت عنوان «مباحثه‌ای حول کنترل کارگری» نوشت که در آن ضمنِ توضیح «<u>*برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی*</u>»، به کنترل کارگری –بمثابه یکی از اجزای این برنامه- می‌پردازد. بخشهایی از آن را می‌خوانیم:

«... [کنترل کارگری] یک مطالبهٔ قدیمیِ طبقهٔ کارگرِ بین‌المللی است. انترناسیونال کمونیستی۳۰ آنرا در کنگره سومش تصویب کرد. [کنترل کارگری] نقش مهمی در مبارزات انقلابی در آلمان، در فاصلهٔ سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳، داشت. اتحادیه‌های [کارگری] بلژیکی این مطالبه را در طولِ ۲۰ گذشته اقامه کرده‌اند. تروتسکی، این مطالبه را در "برنامه انتقالی انترناسیونال چهارم"۳۱ گنجاند. در اواخر دهه ۵۰، آندره رِنارد، (رهبر جناح چپِ اتحادیه کارگری بلژیک) دوباره آنرا عَلَم کرد... این مطالبه، موضوع روز است. فدراسیون سراسری کارگران بلژیک FGTB کنگرهِ ویژه‌ای را –با تمرکز روی این موضوع- فراخوان داده است. بسیاری از اتحادیه‌های کارگری بریتانیا آنرا پذیرفته‌اند. و در بسیاری از کارگاهها و کارخانه‌های ایتالیا، کارگران پیشتاز، نه تنها خواهان کنترل کارگری هستند بلکه نهایتِ تلاش‌شان را می‌کنند –مثل [ماشین‌سازی] فیات- تا آنرا در زمان مناسب به اجرادرآورند... در طولِ دو دههٔ گذشته، مطالبهٔ کنترل کارگری در درون جنبش کارگری و اتحادیه‌های بزرگ کارگری، بفراموشی سپرده شد. دو نسل از کارگران، هیچ آموزشی در این خصوص دریافت نکردند. از اینرو تعریف معنی و مفهوم کنترل کارگری، نقش آن در مبارزه برای سوسیالیسم، و متمایزکردن آن از ورژن‌های رفرمیستی‌اش –مثل "تصمیم‌گیری مشارکتی" co-determination (تصمیم‌گیری مشترک نیروی کار و مدیریت در کارگاهها) یا "مشارکت کارگری"- یک مسئله عاجل است. کنترل کارگری یک مطالبهٔ انتقالی است؛ یک ***<u>رفرم</u>***

__ساختاری ضدکاپیتالیستی__ با کیفیت عالی. این مطالبه، ریشه در نیازهای فوریِ توده‌های وسیع دارد و آنها را به مبارزاتی رهنمون می‌کند که هر جلوه از حیاتِ سیستم کاپیتالیستی و دولت بورژوایی را به چالش می‌کشد. کنترلِ کارگری از جملهٔ مطالباتی است که کاپیتالیسم نه می‌تواند جذب و نه هضم اش کند –آنطور که مطالبات فوری [کارگری] را در طول شش دهه گذشته جذب و هضم کرد، از افزایش دستمزد گرفته تا ۸ ساعت کار روزانه، از تدوین و تصویب قوانین مربوط به بیمه‌های اجتماعی گرفته تا تعطیلاتِ توام با حقوق [دستمزد]... برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی از صفات بسیار ویژهٔ زیر برخوردار است: نمی‌تواند در یک سیستم کاپیتالیستی‌ئی که کارآمدیِ نرمال دارد، به اجرا درآید؛ سیستم را می‌شکافد و به دو قطعه جدا بدل می‌کند؛ شرایطِ قدرتِ دورهٔ دوگانه را بوجود می‌آورد و سریعا به مبارزهٔ انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی رهنمون می‌شود... مطالبهٔ کنترل کارگری (که دربرگیرندهٔ چالش علیه قدرت بورژوایی در همه سطوح است، و تمایل به تولد در کارخانه و بعدتر در گسترهٔ جامعه دارد، آنهم در قالبِ یک قدرت کارگری جنینی علیه قدرت بورژوایی) بهترین پُل میان مبارزه برای خواستتهای فوری و مبارزه برای [تصرف] قدرت است... کنترل کارگری یعنی: افشاگری تام و تمام؛ مباحثه حول همه "اسرار" شرکت و اقتصاد آن در مجمع عمومی کارگران، پرده‌برداشتن از همه اجزای ماشینِ پیچیدهٔ اقتصاد کاپیتالیستی، فضولیِ باصطلاح "غیرقانونی" کارگران در همهٔ دارائی‌ها، سمت‌های مدیریتی و دولتی که بعنوان حقوق یا امتیازات ویژه واگذار شده‌اند. این در خود، بمعنی تولد یک نوع جدید از قدرت است، بمراتب دموکراتیک‌تر و بمراتب عادلانه‌تر از دموکراسی بورژوایی. به این ترتیب، ٪۸۵ از جمعیت فعال [اقتصادی] جامعه، مشترکا تصمیماتی را می‌گیرند که سرنوشت‌شان را تعیین می‌کند... بحث تئوریک و بحث تجریدی... برای دامن‌زدن به مباحث حول تغییرِ چشم‌انداز –که فوقا آمد- کفایت نمی‌کنند؛ چیز دیگری لازم است، یک فاکتور تکمیلی، "پیشنهادات عملی"؛ چیزی که مایلم تا این سری از مقالات را به آنها اختصاص دهم.»۳۲
(ارنست مندل اواخر ۱۹٦۸)

در ادامه مندل، شش پیشنهاد مشخص -با توجه به موقعیت و وضعیت کارگران بلژیک ارائه می‌دهد- که عبارتند از: علنی کردن کلیه دفاتر و اسناد مالی کارخانه (شرکت) و قابل دسترس کردن آنها برای همهٔ کارکنان، برسمیت شناختن حقِ وتوی کارگران در رابطه با تعطیلی کارگاهها و کارخانه‌ها، کنترل کارگران بر سازمانِ محلِ کار، کنترل کارگران بر شاخصِ قیمتِ مصرف‌کنندگان Consumer Price Index) CPI معیار سنجش تغییرات قیمت کالاها و خدماتی است که توسط خانوارها به مصرف می رسد)، ممانعت از محرمانه نگه‌داشتن اسرار مالی توسط بانکها، کنترل کارگران بر سرمایه‌گذاریها.

چند سال بعد، مندل ایده‌هایش را در مطلبی با عنوان «کنترل کارگری و شوراهای کارگران» پرورد. در بخشهایی از آن می‌خوانیم:

«آنچه که پیشگام انقلابی می تواند و باید انجام دهد، فراهم‌آوردن شرایط مطلوب برای کارگران بمنظور پیشروی بسوی سوسیالیسم، از طریق ایجاد قدرتهای دوگانه، در اوجِ دورهٔ پیشاانقلابی ... است... هدف تاریخی جنبش کارگری همواره از مبارزهٔ عملی و روزمره جدا شده است. این امر هم در رابطه با رفرمیستهای قدیم و جدیدی صادق است که همصدا با برنشتاین، "جنبش برای اهداف فوری همه چیز، و هدف نهایی هیچ چیز" را شعار می دهند و همینطور در رابطه با "افراط گرایان چپ" که مبارزه برای اهداف فوری را حقیر می شمارند و فقط مبارزه برای "تصرف قدرت" (یا "قدرت کارگری" یا "نابودی دولت"، یا اهداف بزرگِ مشابه) را ارزشمند می‌دانند... در عمل، تاثیر این دو نگرش مشابه است؛ و آن تعمیقِ جدایی رادیکال مابین مبارزات روزانهٔ کنکرتِ کارگران و "هدف نهاییِ" سرنگونیِ کاپیتالیسم است... استراتژیِ مطالبات انتقالی تلاشی برای فایق آمدن بر این

*دوگانگی است. با این یادآوری، [امطالبات انتقالی] با برسمت شناختن یک واقعیت اساسیِ غیرقابل انکار حول کاپیتالیسم آغاز می‌شود: آنچه که تاکنون بقایِ رژیمهای سیاسی را تسهیل کرده‌است، این واقعیت است که همهٔ مطالبات فوری، هر چند هم که رادیکال به نظر برسند، همیشه می توانند در رژیم ادغام شوند اگر که مبانی کاپیتالیسم، یعنی سلطهٔ سرمایه بر ماشین و نیز نیروی کار، و همینطور دولت را زیر سئوال نبرند... اما اگر از نگرانیهای فوری کارگران بیاغازیم، ما مطالباتی را فرموله می کنیم که توسط رژیم سیاسی قابل پذیرش نیستند... اگر کارگران به لزومِ مبارزه برای این مطالبات قانع شدند، آنوقت باید یک قدمِ قاطع بسوی پیوندزدن "مبارزه برای خواسته های فوری" و "مبارزه طولانی مدت برای سرنگونی کاپیتالیسم" برداریم. در چنین شرایطی، مبارزه برای مطالبات انتقالی باید به مبارزه‌ای بدل شود که مبانی کاپیتالیسم را بلرزاند؛ و سرمایه را به مقابلهٔ جدی بکشاند. بارزترین نمونه از مطالبات انتقالی، مبارزه برای «کنترل کارگری» است... تفاوت اساسی میان ایدئولوژی "مشارکت" و "مدیریت شراکتی" از یک سو و خواستِ «کنترل کارگری» از دیگر سو، را می‌شود بشرح زیر خلاصه کرد: «کنترل کارگری» این ایده را که نمایندگان اتحادیه ها و/ یا نمایندگان کارگران در مدیریت صنعتِ کاپیتالیستی شریک شوند، رد می‌کند، و خواهان حقِ وتو برای کارگران در همهٔ اجزایِ حوزه‌های مرتبط با شرایط کاریِ محل کار و غیره است. «کنترل کارگری» هرگونه ایدهٔ مخفی‌کاری را رد می‌کند؛ که بموجب آن تنها تعداد انگشت‌شماری از نمایندگانِ بدقت انتخاب شدهٔ اتحادیه حق وارسی دفاتر حسابداری را دارند. برعکس، خواهان بیشترین و بالاترین درجه از علنیّت برای هر آنچه که کارگران ممکن است مایل به دانستنش باشند، است؛ آنهم نه فقط بررسیِ حساب‌های بانکی کارفرمایان و مبادلات پولی شرکت، بلکه، از آن مهمتر، مقایسهٔ حسابهای بانکی در کارگاه با واقعیت اقتصادی که قرار است منعکس شوند. «کنترل کارگری» هرگونه نهادسازی institutionalisation را رد می کند، و هرگونه مفهومی که بخواهد، حتی موقتی، برای شراکت در عملکرد سیستم متصور شود؛ چون بازیگران اصلی چنین طرحی چنین برداشت خواهند کرد که معنای هر گونه ادغام، بطور اجتناب‌ناپذیری این خواهد بود که این به ابزاری در خدمت مصالحهٔ طبقاتی و نه مبارزه مستحکم طبقاتی بدل خواهد شد»*۳۳ (ارنست مندل اواخر ۱۹۷۳)

جمعبندی

- دیدیم که منظور طرفداران دموکراسیِ اقتصادی و وِرژن‌های مختلف اقتصاد مشارکتی ۳۴ از «کنترل کارگری»، جایگزین کردنِ مالکیت، و حق تصمیم‌گیریِ صاحبان سرمایه، با مالکیت جمعی و خودمدیریتی است. یعنی اگر در اقتصاد کاپیتالیستی، صاحبان سرمایه و وسایل تولید، نیروی کار را برای زمان محدود استخدام می‌کنند و آنها را با شرایطِ خود بکار می‌گمارند، در دموکراسی اقتصادی این کارکنان هستند که سرمایه را (از طریق وام) بخدمت می‌گیرند و فعالیت اقتصادی را سازمان می‌دهند. به گمان اینان، اقتصاد کاپیتالیستی، قادر به ادامهٔ روندِ کنونی نیست و چاره‌ای جز گذار به اقتصادِ پساکاپیتالیستی -که ویژگیهایش عبارتند از: مالکیت جمعی بر وسایل تولید، کارِ تعاونی و کنترل دموکراتیکِ تولید- ندارد. بعلاوه از آنجا که موانع چندان بزرگی بر سر راه تاسیس چنین مراکزی نیست، و از آنجا که اجازه و امکانِ تلطیفِ سیمای خشن و بیرحم اقتصادِ کاپیتالیستی به اقتصادی "عادلانه تر" و "دموکراتیک تر" وجود دارد، پس باید از طریق جمعی کردن مالکیت و سازمان‌دادن دموکراتیکِ تولید، به سوسیالیسم در درون بازار آزاد نقب زد.

- رُزا لوکزامبورگ پروژه‌های خودگردانی، خودمدیریتی، تعاونی‌گری و غیره را مورد انتقاد قرار داد و استدلال کرد تا زمانی که اینان مجبورند در رقابت با اولیگوتراست‌ها و انحصارات حیاتِ اقتصادی‌شان را تامین کنند، چیزی فراتر از یک پروژهٔ رفرمیستی نیستند و "تنها به تدوام کاپیتالیسم" یاری می‌رسانند.۳۵ مارکس ضمن ارج‌گذاری بر تجاربِ پیشگامانِ سوسیالیسم در برپایی تعاونی‌هایِ کار و جوامع مبتنی بر مالکیت جمعی و شراکتی، متذکر شد که این سبک‌کارها زمانی می‌توانند مفید باشند که

"در ابعاد ملی گسترش پیدا کنند و نتیجتا با وسایل ملی تقویت گردند"؛ اگر چنین نشود و بصورت تلاشهای منفرد، بمنظور بهرەبرداری کارکنانِ این یا آن واحد اقتصادی برپا شوند "هرگز نخواهند توانست تا تصاعدِ هندسی منوپُلی [انحصارات] را متوقف کنند، تودەها را آزاد سازند، یا حتی از بارِ مصایب آنان بکاهند". ٣٦ بعبارت دقیقتر چنین سبک‌کاری در جایی ارزش دارد که اقتصاد غالب بر جامعه، وجه تولیدی کاپیتالیستی نباشد.

بعلاوه مارکس با تاکید بر نامتناسب بودن این سبک‌کارها با روندِ رشد نیروهای مولده، نقدش را متوجهٔ مروجان امروزی این سبک کارها کرد که *"هنوز هم خواب آن را می‌بینند که جامعهٔ رویائی‌شان را از طریق آزمون پیاده کنند. فالانسترهای تک افتاده تأسیس کنند، هُوم–کُلُنی‌ها بسازند، یک ایکاری کوچک – قطع جیبیِ بیت‌المقدس - برپا کنند. و برای ساختن همه این کاخ‌های رویائی، مجبورند که از نوعدوستی قلب‌های بورژوائی و کیسه‌های پولشان مدد بخواهند. این‌ها اندک اندک به جرگه سوسیالیست‌های ارتجاعی یا محافظه‌کاری... تنزل می‌کنند..."* (مانیفست)

- مبارزه علیه سیادت بورژوازی و حاکمیت وجه تولیدی کاپیتالیستی، از طریق استقرار مالکیت جمعی، خودمدیریتی و خودگردانی و پروژەهای مبتنی بر تعاون و شراکت و غیره، تنها نشانگر درکِ آنارشیستی از کاپیتالیسم است! برای این سیستم اقتصادی هیچ فرق نمی‌کند که مالک یا تصمیم‌گیرندهٔ فلان کارخانه، یا بهمان کارگاه یا بنگاه فرد است یا جمع؛ کارگر است یا سرمایه‌دار!

- باکونین شیفتهٔ ایدهٔ تعاونی‌گری، کنترلِ کارخانه، خودگردانی، خودمدیریتی و اداره دموکراتیکِ مراکز تولید توسط کارکنان بود. او بواسطهٔ عجزِ آنالیزِ کاپیتالیسم ٣٧، حمله‌اش را متوجهٔ دولت کرد و ادعا نمود که به لطف دولت است که سرمایه و قدرت اقتصادی-اجتماعی در اختیار کاپیتالیست‌ها قرارگرفته‌است! پس باید دولت را نابود کرد تا بدنبالش کاپیتالیسم سرنگون شود! حال آنکه از نقطه‌نظر مارکس، دولت یک ضرورتِ نظام طبقاتی و ابزارِ اِعمال حاکمیتِ طبقه است؛ تنها در خیال و فانتزی است که می‌شود دولت را ملغا کرد، وقتی که هنوز طبقه به حیات خود ادامه می‌دهد! بعلاوه، مارکس معتقد بود که مبارزه با دولت نباید جایگزین مبارزه با سیستم کاپیتالیستی شود؛ زیر این دولت نیست که نظم اجتماعی را ایجاد می کند؛ بلکه این نظم اجتماعی است که وجود دولت را ایجاب می‌کند.٣٨

تاکید و اصرار باکونین بر ایدهٔ خودگردانی، خودمدیریتی و دولت‌ستیزی، سبب شد تا اختلافِ مواضع او با مارکس برجسته‌تر و جدی‌تر شود. این کشمکش نظری تا آنجا بالا گرفت که در انترناسیونال اول بازتاب پیدا کرد. نهایتا جناح سرخ مارکس بر سوسیالیسم سیاه باکونیستها چیره شد که اخراج آنارشیستها از انترناسیونال اول را بدنبال داشت.٣٩

این رخداد و سند تاریخی نشان می‌دهد که مباحثات مربوط به تعاونی، کنترل کارگری، خودگردانی یا خودمدیریتِ کارگری تنها در عرصهٔ نظر محدود نماندند و به تقابلات اجتماعی-سیاسی و مبارزاتی نیز کشیده شدند.

- اقتصاددانان مارکسیستی -همچون ریچارد ولف- هم هستند که مدافع تعاونیِ کار می‌باشند و برپایی اینگونه تعاونی‌ها را همانا «کنترل کارگری» معرفی و تلقی می‌کنند و این راهکار را "علاجی برای عارضهٔ سرمایه‌داری" می‌پندارند! ریچارد ولف از جمله "باور دارد که دموکراسی می‌تواند سیستمی را در اختیار بگذارد که در آن کارگران، همهٔ جوانبِ تولید را تحتِ کنترل خود می‌گیرند". بعلاوه او "مدافع استفاده از تعاونی ها، بمنظور دسترسی به یک اقتصاد عادلانه تر است"! وی در مصاحبه‌اش با ویکی‌تریبیون از جمله می‌گوید: *"تعاونی ها متنوع هستند... بعضی‌ها نمی‌خواهند بعنوان آنتی-کاپیتالیست شناخته شوند... اما ... تعاونی‌های کارگری‌ئی هم وجود دارند که خودشان را دقیقا بعنوانِ آلترناتیو کاپیتالیسم می‌بینند. آنها ماهیت هیرارشی، بالا به پایین و غیردموکراتیکِ اکثر بنگاههای کاپیتالیستی را به نقد می‌کشند و تعاونیِ کارگری را بمثابهٔ یک تحول سوسیالیستی در جامعه، معرفی و پیشنهاد می‌کنند."* ۴٠

- در ادبیات سیاسیِ سوسیالیستها و کمونیستهای کشورهای مختلف، «کنترل کارگری» تعابیر و تفاسیر متفاوت داشته و مضمونش نیز در طی زمان، دچار تحول شده است. مثلا، به ادعای موریس برینتون، تا پیش از ١٩٦١، در ادبیات انگلیسی زبانها، استفاده

از «کنترل مستقیم کارگری» یا «کنترل کامل کارگری» مرسوم بود و از آن ببعد «مدیریت کارگران بر تولید» جایگزین‌شان شد. بعلاوه «کنترل کارگری» تحت نام‌های مختلف و تعابیر متفاوت، توسط جریانات و گرایشات راست و چپ بکار گرفته شده و می‌شود. این امر، ضرورت تدقیق «کنترل کارگری» را در ادبیات کارگری فارسی زبان دوچندان می‌کند.

- هر شکل و هر درجه از مشارکت و کنترل کارگران که از بالا، توسط کارفرمایان و یا با واسطگی کارگزاران‌شان صورت بگیرند، ضدکارگری و ارتجاعی است. این اقدامات، در واقع راه‌حل‌های پیشگیرانهٔ کاپیتالیستها، در مواجهه با اوجگیری جنبش‌های انقلابی کارگران است.
- کنترل کارگری یک اقدامِ کارگری است که از پایین و بمنظور سازماندهی قدرت دوگانه (در برابر قدرتِ دولتِ کاپیتالیستی)، بمنظور تامین و تدارکِ شرایط پیروزی انقلاب کارگری صورت می‌گیرد. خواستهایی که در لیستِ کنترل کارگری گنجانده می‌شوند، ثابت، کلیشه‌ای و ازپیش‌داده نیستند؛ بسته به شرایط ویژه اجتماعی-تاریخی، موقعیت طبقه کارگر (مثل درجهٔ تشکل، تحزب و دخالتگری سیاسی)، موقعیت جنبش اعتراضی (دورهٔ تدارک انقلاب، اعتلای انقلابی یا فازِ انتقال به سوسیالیسم)، فرق می‌کنند.
- خطوط عمده‌ای که در تنظیم مطالباتِ کنترل کارگری، لازم است تا به بحث گذاشته شوند از اینقرارند: ۱- آیا این مطالبه در راستای رشد نیروهای مولده و تکامل اجتماعی است؟۴۱ ۲- آیا این مطالبه، تضادِ منافعِ روبه رشد اردوی کار با بورژوازی را منعکس و نمایندگی می‌کند یا درصدد کاستن این تضادها و آشتیِ طبقات است؟ آیا به اعتلا و ارتقای مبارزهٔ طبقاتی می‌انجامد؟ توازن قوای طبقاتی را در نزاع کار-سرمایه بنفع اردوی کار تغییر می‌دهد؟ ۳- آیا به ارتقای آگاهی، تحکیم اتحاد طبقاتی و پیشروی اردوی کار در مبارزه علیه کاپیتالیسم یاری می‌رساند؟
- در دورهٔ انقلاب اکتبر هم شاهد برآمد مباحثاتی پیرامون کنترل کارگری بودیم که واجد نکات آموزندهٔ فراوان هستند. می‌شود گفت که مفهوم «کنترل کارگری» با تجربهٔ انقلاب اکتبر تدوین شد و هویت یافت. طبیعتا نوشتار حاضر بدون بررسی این دورهٔ تاریخی ناقص بحساب می‌آید. بعلاوه، مرور، مطالعه و آنالیز تجربه‌هایِ تاکنونیِ کارگرانِ جهان برای غنا بخشیدن به این بحث ضرورت دارد.

زیرنویس‌ها

۱- لینک دسترسی به ویدئوکلیپی که در آن برنی ساندرز از کنترل کارگری دفاع می‌کند:
https://www.youtube.com/watch?v=gLCKPYAciC8
۲- برای مثال به این نطق Richard Leonard در رابطه با مالک‌شدن و اداره کارخانه‌ها توسط کارگران توجه کنید. لینک دسترسی
https://www.youtube.com/watch?v=Vf7zkK5quaM
۳- لینک دسترسی به ویدئوکلیپی که نوآم چامسکی از کنترل کارگری می‌گوید. https://www.youtube.com/watch?v=yfftbkbisIQ
نمونه‌های دیگری هم در یوتیوب هست مثل لینک دیگر https://www.youtube.com/watch?v=adgAfxWJC7I
۴- David Schweickart استاد فلسفه و از صاحبنظران «سوسیالیسم بازار» است. برای آشنایی با نظراتش می‌توانید ویدئو کلیپ‌هایی از او را در یوتیوب ببینید. یکی از مقالات او هم به همت ب-کیوان ترجمه شده که در دسترس هست: «دموکراسی اقتصادی، سوسیالیسم واقعی و تحقق پذیر» http://negaresh.de/falsafi/keyvan_DemikrasiEghtesadi.htm
۵- لینک دسترسی به سمینار کنترل کارگری، در چهار قسمت. https://www.youtube.com/watch?v=B-avJSt_ehI
و لینکی از سمینار اخیر https://www.youtube.com/watch?v=qINs96twHQM
٦- سند حمایت آی.ال.او از تعاونیِ کار (International Labour Organization).
https://www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/---ed_emp/---emp_ent/documents/publication/wcms_094046.pdf
در ویکیپدیای (انگلیسی) نیز بر کنترل کارگری بمثابه یک حق کارگری (خط پنج تا شش) تاکید شده.
https://en.wikipedia.org/wiki/Labor_rights اما جالب اینجاست که در ترجمه فارسی همین صفحه، کنترل کارگری کاملا حذف شده است! https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82_%DA%A9%D8%A7%D8%B1
۷- که از جمله می‌شود به نوشته های لنین، تروتسکی، گرامشی و پُل ماتیک اشاره کرد. لینک دسترسی به ترجمهٔ فارسی بعضی از آنان.
https://www.marxists.org/farsi/subject/kontrole-kargari.htm
۸- به مقاله «ابتکار انقلابی آیت‌الله طالقانی را می‌ستاییم» مورخ ۸ اردیبهشت ۵۸، در نشریه پیکار مراجعه کنید.
http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-001.pdf
۹- National Institute for Occupational Safety and Health
۱۰- Job Control and Worker Health, Sauter, Hurrell and Cooper 1989

۱۱- وزارت کار سوئد در سال ۱۹۸۷ تصریح کرد: «هدف از کار باید بگونه‌ای تنظیم شود که کارکُن (مزدبگیر) خودش بتواند روی شرایط کارش تاثیر بگذارد.» (Ministry of Labour 1987) stating that "the aim must be for work to be arranged in such a way so that the employee himself can influence his work situation"

۱۲- ترجمه درستترش «کنترل کارگران» است اما چون این ترکیب در فارسی می‌تواند بمعنی کنترل شدنِ کارگران معنی دهد، ترجیح دادیم از همان ترکیب مصطلح یعنی «کنترل کارگری» استفاده کنیم.

۱۳- این جزوه نوشته Maurice Brinton بریتانیایی است که در سال ۱۹۷۰ با عنوان « The Bolsheviks and Workers' Control, 1917-1921: The State and Counter Revolution » منتشر شد.

https://www.marxists.org/archive/brinton/1970/workers-control/ ترجمهٔ بخشهایی از این مطلب (از زبان آلمانی)، در «کتاب پژوهش کارگری» شماره ۳، با ترجمه جلیل محمودی در دسترس است. موریس برینتون (که اسم واقعی‌اش کریس پالیس Chris Pallis است)، عضو سازمان Libertarian Socialist یا Solidarity بود که با نقد بر Authoritarian Communism تاسیس شد. اعضای این سازمان اکثرا تروتسکیست‌های سابق بودند که در دهه شصت میلادی از این گرایش گسستند. اینان در ابتدا به ترجمه و نشر آثار کورنلیوس کاستوریادیس Cornelius Castoriadis (فیلسوف و اقتصاددان یونانی-فرانسوی) پرداختند و به مرور مبانی نظری خود را ساختند. موریس برینتون یک سوسیالیستِ لیبرتاریان (واژه‌ای که در مقابل آتاریتاریان ساخته شده) بود که کمونیسم اقتدارگرا و استبدادی را عارضهٔ تئوری و عملکرد بلشویسم می‌دانست، در همین اثرش نیز او تلاش می‌کند تا نشان دهد که دولت لنین نتوانست قدرت دوگانه را تحمل کند و کنترلِ کارگران را بپذیرد. در این کلیپ ویدئویی (لنینسم در تقابل با سوسیالیسم https://www.youtube.com/watch?v=sD3W9Yj-QO4) بخشی از ادعاهای سوسیالیستهای لیبرتارین، علیه بلشویکها در دسترس است.

۱۴- به نقل از مقدمهٔ متن انگلیسی: The Bolsheviks and Workers' Control https://www.marxists.org/archive/brinton/1970/workers-control/

۱۵- Ted Grant, Workers' Control, Labour Party and TUC proposals only extend old ideas of 'participation', *1974* https://www.marxists.org/archive/grant/1974/07/19.htm

۱٦- یکی از مدلهای معروفی که به بررسیِ رابطهٔ استرس و کنترل بر کارگران پرداخته بود، مدل معروف به Job Decision Latitude Model, Karasek 1979 برای آشنایی با این مدل می‌توانید به لینک حاضر مراجعه کنید. https://www.toolshero.com/stress-management/job-demand-control-model/

۱۷- Workers' control or workers' participation?. https://www.marxist.com/workers-control-participation140704.htm

۱۸- به نقل از نامه انگلس به فیلیپ وان پان (۱۸۸۳): « از سال ۱۸۴۵، مارکس و من بر این نظر بوده‌ایم که یکی از نتایجِ نهائیِ انقلابِ پرولتریِ آتی، انحلالِ تدریجیِ آن سازمان سیاسیئی خواهد بود که به "دولت" معروف است. هدفِ اصلی این سازمان [دولت]، همواره این بوده که بکمک نیروی مسلح، انقیاد اقتصادیِ اکثریتِ کارگر توسط اقلیتِ ثروتمند را تضمین کند. با از بین رفتنِ اقلیتی که بطور انحصاری ثروت را در اختیار دارد، ضرورتِ وجود یک نیرویِ مسلحِ سرکوبگرِ یا قدرت دولتی نیز از بین میرود. بعلاوه، ما همواره بر این نظر بوده‌ایم که برای رسیدن به این هدف و هدف‌هایِ بسیارِ مهمتر در انقلابِ اجتماعیِ آتی، طبقه پرولتر باید که در قدم نخست، قدرتِ سازمانیافتهٔ سیاسیِ دولت را به تصرف خود درآورد و به کمک آن مقاومتِ طبقهٔ کاپیتالیست را درهم‌بشکند و جامعه را مجددا سازمان دهد. این امر پیش تر در مانیفست کمونیست، منتشر شده در ۱۸۴۷، در پایانِ فصل ۲، در نتیجه‌گیری آمده بود.» منبع Engels to Philipp Van Patten https://www.marxists.org/archive/marx/works/1883/letters/83_04_18.htm

۱۹- به نقل از مانیفست کمونیست، ترجمه شهاب برهان، فصل دوم: «هدف بلافاصلهٔ کمونیستها همان است که همه دیگر احزاب پرولتری دارند: تشکل پرولتاریا به صورت طبقه؛ سرنگونی سلطهٔ بورژوازی؛ تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا... نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقاء پرولتاریا به طبقه حاکم، به کف آوردن دمکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسیش برای آن استفاده خواهد کرد که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده بمثابه طبقه حاکم متمرکز کند و کلیت نیروهای مولده را حتی‌المقدور سریعتر افزایش دهد».

۲۰- به نقل از مقاله "Towards a Critique of "Workers Control، مندرج در سایت Socialist Musings https://socialistmlmusings.wordpress.com/2017/12/16/towards-a-critique-of-workers-control/

۲۱- برای آشنایی بیشتر با مضامین چنین نقدی، می‌توانید برای مثال به مقالات Amadeo Bordiga ? Seize Power or Seize the Factory و The fundamentals of revolutionary communism مراجعه کنید.

۲۲- به نقل از پی‌نویس پیشگفتار نشر اول کاپیتال، ترجمه جمشید هادیان

۲۳- Description of Recently Founded Communist Colonies Still in Existence http://marxengels.public-archive.net/en/ME0121en.html

۲۴- مارکس-انگلس، مانیفست حزب کمونیست، فصل ۲، پرولترها و کمونیستها، ترجمه شهاب برهان. در ادامه پاراگراف، ۱۰ مطالبهٔ پایه‌ای آورده شده است.

۲۵- به نقل از مقاله «در باره نقد فلسفه حق هگل-مارکس»، در سایت نقد اقتصاد سیاسی، نوشته کمال خسروی: "مارکس می‌گوید: همه باید در قانونگذاری شرکت کنند. اما چطور ممکن است که همه‌ی مردم مستقیماً در قانونگذاری شرکت کنند؟ این کار ممکن نیست. اصل دمکراسی نمایندگی را برای این ساخته‌اند که اتفاقاً مردم نماینده انتخاب کنند. مارکس می گوید شما این مسئله را نمی‌فهمید، چون انتزاع دولت سیاسی ذهن‌تان را اشغال کرده و این را به عنوان نهادی واقعاً موجود باور کرده‌اید. می‌گوید: شما وقتی دولت را فرای جامعه می‌شناسید، وقتی قانون را ماورای انسان می‌شناسید، فکر می‌کنید که پس برای وضعش هم باید نمایندگانی انتخاب شود. ولی وقتی‌که بخش‌های مختلف جامعه ـ همان چیزی که بعدا در بیان سیاسی‌اش شوراهای قانونگذار و مجری نامیده می‌شود ـ قرار باشد برای امور بخش‌های مختلف جامعه‌ی خودشان قانون وضع کنند (با توجه به موقعیت و وضعیت‌شان در جایگاهی که به لحاظ تقسیم کار اجتماعی، به لحاظ شرایط جغرافیایی‌شان، نقش‌هایی که در جامعه به عهده می‌گیرند) دیگر قانونی فرای این‌ها وجود ندارد. به این ترتیب پاسخ مارکس این است: وقتی من می‌گویم همه باید در قانونگذاری شرکت کنند، به نظر شما مسخره می‌آید. علت این است که شما دچار توهم سیاسی هستید. شما انتزاعی را که مادیت پیدا کرده باور کرده‌اید. **این انتزاع را باید نقد کرد."**، نقل به معنی از شرح مارکس بر پاراگراف شماره ۳۰۸ «فلسفه حق» هگل. مجموعه آثار آلمانی مارکس و انگلس، معروف به MEW، صفحات ۳۱۵ تا ۳۲۷.

۲۶- مارکس در حاشیه‌هایی که بر کتاب باکونین تحت عنوان «استاتیسم و آنارشی» نوشته، اشارات بسیار جالبی بر ابهامات باکونین راجع به خود-حکومتی یا باصطلاح دموکراسی حقیقی دارد که خواندنی است. باکونین می‌پرسد که چگونه چهل میلیون آلمانی می‌توانند بصورت خود-حکومتی کشور را اداره کنند و یا اهالی یک شهر هم اعضای شهر و هم مدیر آن باشند؟ و مارکس پاسخ می‌دهد. لینک دسترسی.
http://revolutionary-socialism.com/wp-content/uploads/2018/04/rs-marx-bakunin-statism-anarchy-fa.pdf
برای آشنایی بیشتر با مضمون دموکراسی در آرای مارکس به سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها با تراب ثالث در یوتیوب مراجعه کنید.
۲۷- مارکس: "راز حقیقی کمون این بود: این اساسا حکومتی بود از آنِ طبقهٔ کارگر، زاییدهٔ نبرد طبقاتیِ تولیدکننده بر ضدِ طبقات بهره‌مند از برخورداری و تملک، یعنی خلاصه شکل سیاسیِ سرانجام بدست آمده‌ای بود که رهایی اقتصادی کار [از قید سرمایه] از راه آن ممکن بود تحقق‌پذیر گردد." به نقل از جنگ داخلی در فرانسه، ترجمه باقر پرهام، ص ۱۱۷ و نیز در «خصلت کمون، پیش‌نویس اول جنگ داخلی در فرانسه»، مارکس می‌نویسد: "کمون، چنین ساختاری است - شکل سیاسی رهایی اجتماعی، [شکل سیاسی] آزادیِ کار از یوغ انحصارگران (بَرده کنندگان) وسایل کار... کمون کار مبارزه طبقاتی را که از طریق آن طبقه کارگر برای امحاء کلیه طبقات، و بنابراین سلطه طبقاتی، تلاش میورزد، یکسره نمیکند. (چرا که کمون منافع ویژه‌ای را نمایندگی نمیکند. آنچه وی نمایندگی میکند آزادی "کار" است، یعنی آن شرط بنیادی و طبیعی زندگی فردی و اجتماعی که فقط از طریق زورگویی، تقلب و تمهیدات ساختگی از جانب اقلیتی بر اکثریتی تحمیل میگردد.) کار کمون فراهم آوردن آن شرایط معقولی است که در آن مبارزه طبقاتی بتواند به انسانی‌ترین و عقلانی‌ترین وجه ممکن، مراحل مختلف خود را طی کند. کمون ممکن است موجد واکنشهای قهرآمیز و انقلاباتی به همان میزان قهرآمیز شود. کمون رهایی کار را، که هدف والای آن است، با از میان بردن کار غیرمولد و مخرب انگلهای دولتی؛ با قطع کردن سرچشمه‌هایی که سهم عظیمی از تولید اجتماعی را فدای سیر کردن هیولای دولت میکند از یک طرف، و از طرف دیگر از طریق اداره واقعی امور محلی و کشوری، با حقوقهایی برابر دستمزد کارگران، آغاز میکند. بنابراین کمون در بدو امر با یک صرفه‌جویی عظیم، با رفرمهای اقتصادی همراه با تحولات سیاسی، آغاز بکار میکند... طبقه کارگر میداند که باید از مراحل مختلف مبارزه طبقاتی عبور کند. او میداند که تفوق شرایط کار آزاد و اشتراکی بر شرایط بردگی کار نیاز به زمان دارد. این طبقه واقف است که (تحول اقتصادی) نه تنها در گرو تحول در توزیع است، بلکه همچنین مستلزم یک سازمان جدید تولید هم هست؛ یا بعبارت دیگر، [این تحول مستلزم] رها ساختن آشکال اجتماعی تولید در کار سازمانیافته کنونی (منبعث از صنعت کنونی) از قید و بند بردگی و از خصلت طبقاتی کنونی آنها، و نیز هماهنگ نمودن آنها در سطوح کشوری و بین‌المللی است. کارگران میدانند که این کار نوسازی بارها بخاطر مقاومت منافع انحصارطلبانه و خودخواهی‌های طبقاتی ترمز خواهد شد و از آن ممانعت بعمل خواهد آمد. آنها میدانند که "عملکرد خودبخودی قوانین طبیعی سرمایه و مالکیت ارضی" تنها طی یک پروسه تکامل شرایط نوین جای خود را به "عملکرد خودبخودی قوانین کار آزاد و اشتراکی" خواهد داد؛ درست همانطوری که "عملکرد خودبخودی قوانین اقتصادی بردهداری" جای خود را به عملکرد خودبخودی قوانین اقتصادی سرواژ" داد. اما کارگران در عین حال واقف هستند که از طریق شکل کمونی سازماندهی سیاسی میتوان در این راه گامهای بزرگی برداشت، و میدانند که زمان آن فرارسیده است که این جنبش را برای خود و بشریت آغاز کنند."، ترجمه فرهاد نیکو http://marxengels.public-archive.net/fa/ME1511fa.html
۲۸- مارکس، پیش نویس اول جنگ داخلی در فرانسه، ترجمه فرهاد نیکو
۲۹- A New Model of Socialism: Democratising Economic Production, Bruno Jossa,
۳۰- انترناسیونال سوم (کمینترن؛ کوتاه شدهٔ عبارت روسی Communistichesky Internasional) به فراخوان لنین، در مارس ۱۹۱۹ افتتاح شد. آخرین کنگره انترناسیونال در سال ۱۹۳۵ برگذار گردید.
۳۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به این متن مراجعه کنید: Leon Trotsky, The Transitional Program
/http://www.bolshevik.org/tp
۳۲- Ernest Mandel, The Debate on Workers' Control, December 1968/January 1969
https://www.marxists.org/archive/mandel/1968/wcontrol/workontrol.htm
۳۳- Ernest Mandel, Workers' Control and Workers' Councils, Spring 1973
https://www.marxists.org/archive/mandel/1973/xx/wcwc.html
۳۴- همانطور که گفته شد، طرحها و پروژه‌های مختلفی برای متحقق کردن دموکراسی اقتصادی وجود دارد. یکی از آنان اقتصاد مشارکتی (یا سوسیالیسم بازار) Participatory economics است. از این پروژه اقتصادی، بعنوان «پارِکون» هم در متن‌های فارسی استفاده شده که همان parecon است که در اصطلاح انکلیسی مخفف Participatory economics می‌باشد. نشر بیدار در معرفی اقتصاد مشارکتی جزوهٔ مفصلی تهیه کرده که در سایت آن قابل دسترس است. بانضمام مقالاتی از مایکل آلبرت و روبین هانل و دیگران. بعلاوه، نشر بیدار کتابی به نام مدلهای سوسیالیسم مشارکتی انتشار داده که علاقمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به آن مراجعه کنند.
۳۵- Rosa Luxemburg, Reform or Revolution, Part II, Chapter VII, Co-operatives, Unions, Democracy
https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1900/reform-revolution/ch07.htm
۳۶- Inaugural Address of the International Working Men's Association
https://www.marxists.org/archive/marx/works/1864/10/27.htm
۳۷- برای آشنایی با استدلالهای اثباتی، به نقد ما به باکونینیسم در ویژه‌نامه آنارشیسم، در کندوکاو شماره شش مراجعه کنید.
http://revolutionary-socialism.com/wp-content/uploads/2018/03/kk_306_fa1.pdf
۳۸- «قدرت دولتیِ مدرن فقط کمیته‌ای است که امور مشترکِ کل طبقه بورژوازی را اداره می‌کند... نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقاء پرولتاریا به طبقه حاکم و به کف آوردن دمکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسیش برای آن (منظور) استفاده خواهد کرد که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده بمثابه طبقه حاکم متمرکز کند و کلیت نیروهای مولده را -حتی‌المقدور- سریعتر افزایش دهد. این کار طبعاً در ابتدا فقط از طریق مداخلات مستبدانه در حق مالکیت و در مناسبات تولید بورژوائی، یعنی از طریق اقداماتی می‌تواند عملی شود، که از لحاظ اقتصادی نارسا و بی‌ثبات به نظر می‌رسند، ولی اقداماتی اند که در جریان جنبش، از خود فراتر می‌روند و بعنوان تدابیری برای زیر و رو شدنِ تمامی شیوه تولیدی اجتناب‌ناپذیر اند.» مارکس-انگلس، مانیفست کمونیست، ترجمه شهاب برهان. لینک دسترسی -http://marxengels.public
archive.net/fa/ME1190fa.html
۳۹- بخش عمدهٔ مباحث باکونین بهمراه نقدهای مارکس و انگلس در ویژه‌نامه آنارشیسم، در کندوکاو شماره شش آورده شده‌اند و لذا لزومی به تکرار آنها نیست.

۴۰- ریچارد ولف یکی از نظریه پردازان صاحب نامِ «دموکراسی در محیط کار» d@w است. از او کتابی تحت عنوان «دموکراسی در محیط کار، درمانی برای عارضه سرمایه‌داری» بفارسی توسط انتشارات اختران، با ترجمه میرمحمود نبوی و مهرداد (خلیل) شهابی منتشر شده است. سایتی هم به همین نام بفارسی برای تبلیغ نظریات ریچاد ولف وجود دارد که آدرسش https://datwfa.blubrry.net/ است. منبعِ نقل قولها: https://www.wikitribune.com/article/88771/

۴۱- برای مثال دیدیم که مارکس در تحلیل پروژه‌های اقتصادی و جوامع کمونیِ سوسیالیستهای اتوپیست، این اقدامات را در دوره آغازینِ تکوین کاپیتالیسم، باارزش ارزیابی می‌کند ولی بواسطهٔ ناسازگاری‌شان با رشد نیروهای مولده و تکامل مناسبات اجتماعی، آنها را برای شرایط امروز ارتجاعی تلقی می‌نماید.